



سرشناسه: عرفانیان، مریم، ۱۳۵۹ - عنوان و نام دیدارگر: فرزانه‌ای از زندگی سردار سرتیپ شهید محمد فرومدی / تهیه و تولید معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی؛ مجری طرح اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی؛ گردآوری و بازنویسی مریم عرفانیان؛ ویراستار سید محمد آریاتزاد.

مشخصات نشر: مشهد: نشر ایمان پور، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۶۴ ص.

فروست: اینترنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)؛ ج ۴-۱.

شابک: 978-622-6608-26-8

وضعیت فهرست نویسی: فاینا

موضوع: فرومدی، محمد، ۱۳۳۶-۱۳۵۸.

موضوع: شهیدان -- ایران -- سرگذشتنامه

Martyrs -- Iran -- Biography

موضوع: شهدای -- ایران -- خراسان رضوی -- بازماندگان -- خاطرات

Martyrs -- Iran -- Khorasan Razavi -- Survival -- Diaries -- Survivors -- Iran -- Khorasan Razavi -- Survival -- Diaries -- Survivors

موضوع: سرداران -- ایران

Generals -- Iran

شاسه افزوده: آریاتزاد، سیدمحمد، ۱۳۴۱ - ویراستار

شاسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی، معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

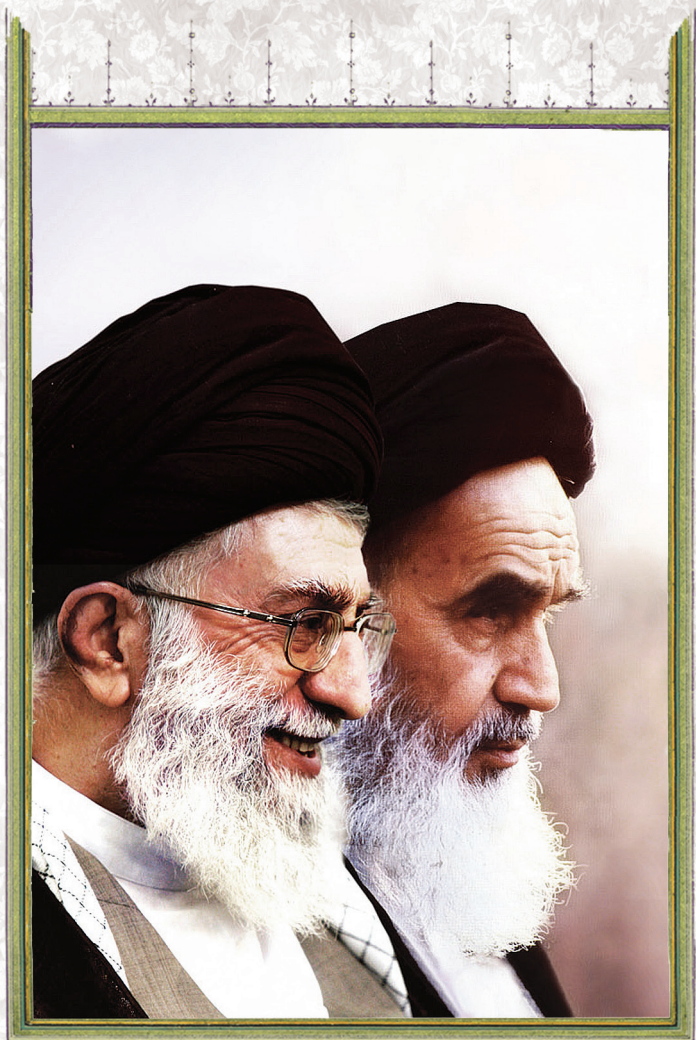
شاسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی، اداره هنری، اسناد و انتشارات

شاسه افزوده: اینترنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)؛ ج ۴-۱.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۸ ج ۴-۱ / ۹۰۸۹۲۲ / DSR۸۶

رده بندی دیوبی: ۹۵۵/۰۸۰۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۴۹۹۷۵



ایثارنامه



مجموعه

عنوان کتاب: فرزانهایی از زندگی سردار سرتیپ شهید محمد فرومندی
عنوان فروست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)
تهیه و تولید: معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی
مجری طرح: اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

گردآوری

و بازنویسی: مریم عرفانیان

ویراستار: سید محمد آریانزاد

ناظر تولید: سید مجید حسینی

مدیر تولید: حمید دینی

هماهنگی تولید: سید محمد آریانزاد

تطبیق اسناد: طیبه وزیری

مدیر هنری: عباس پرچمی

دستیار صفحه آرا: بهناز فهمیده اسکندری

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: نشر ایمانپور

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۰۸-۲۶-۸

قیمت: ۵۰٫۰۰۰ ریال «غیر قابل فروش»

(چاپ و تکثیر این کتاب با ذکر منبع بلامانع است)

کلیه مطالب این کتاب بر اساس اطلاعات مرکز اسناد ایثار بنیاد شهید
و امور ایثارگران خراسان رضوی تدوین شده است)

سخن اول

شهادت، فنا شدن انسان است برای نیل به سرچشمه نور و نزدیک شدن به هستی مطلق. شهادت عشق به وصال محبوب و معشوق در زیباترین شکل است. شهادت نه يك مردن، که يك انتخاب است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (سوره بقره آیه ۱۵۴).

به عبارتی دیگر، شهادت صفتی از «حیات معقول» است؛ زیرا در حیات معمولی، انسان همواره خود و ادامه بی پایان خود را می خواهد؛ لیکن در حیات معقول، فرد آن زندگی پاك از آلودگی ها که خود را در يك مجموعه بزرگی به نام جهان هستی در مسیر تکاملی می بیند که پایانش منطقه جاذبه الهی است؛ لذا شهید همواره زنده است و مرگ او در واقع انتقال از حیات جاری در سطح طبیعت به حیات طیبه پشت پرده آن می باشد. و چنین مرگی است که به تعبیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شریفترین و بالاترین نوع مردن است (أَشْرَفُ الْمَوْتِ

قَتْلُ الشَّهَادَةِ) و علی ع آن را گرامی ترین نوع مردن می داند. (اَكْرَمُ الْمَوْتِ الْقَتْلُ)

«شهیدان به ما می گویند شما خوف و حزن نداشته باشید. دلسردی و نومیدی نداشته باشید. نعمت الهی را، لطف الهی را، برکات الهی را در مقابل چشم ما نگه میدارند و این آن چیزی است که ما امروز به آن

احتیاج داریم.» (امام خامنه ای رحمته الله علیه ۱۳۹۴/۷/۵)
(فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ سوره آل عمران آیه ۱۷۰)

بدیهی است که در این سلوک معقول، تکریم و تعظیم شهیدان، تلاشی مقدس است در برافراشتن پرچم های سرخ استقلال و آزادی بشریت، از یوغ ذلت و اسارت و گام بلندی است در راستای احیای ارزش های مکتب توحید و عدالت؛ زیرا که، «شهادت، مرگ در راه ارزش هاست» و هر شهید، مشعلی است که در بلندای عزت و سرافرازی يك ملت، جاودانه می درخشد.

معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

محمد فرومندی



محل تولد: اسفراین

محل شهادت: شلمچه

گلزار: شهدای سبزوار

تاریخ تولد: ۱۳۳۶/۳/۹

تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۰

آخرین سمت: قائم مقام لشکر پنج نصر خراسان

محمد فرومندی، خردادماه سال ۱۳۳۶ در محله‌ی قلعه کریم اسفراین به دنیا آمد. در ده سالگی پدر را از دست داد و از آن پس مادر پیرش سرپرست خانواده شد.

محمد در ایام مدرسه درس می‌خواند و در ایام تعطیلات کارگری می‌کرد تا کمک خرج خانواده باشد. دوره‌ی ابتدایی را در مدرسه‌ی ابوالعباس اسفراین به اتمام رساند.

در خردادماه سال ۱۳۵۵ دوره‌ی متوسطه را در دبیرستان ابوسعید اسفراین با اخذ دیپلم به پایان رساند. سپس گرایش‌های ضد رژیم در او به وجود آمد. مسافرت‌های مخفی به مشهد و سایر شهرستان‌ها داشت. کتاب‌های ممنوع را مطالعه

و بین جوانان توزیع می‌کرد.

در بیست و چهارم بهمن‌ماه سال ۱۳۵۵ به خدمت سربازی رفت. سه ماه اول خدمت را در پادگان لشکرک تهران و سه ماه دوم را در پادگان مزداوند (نیمه‌ی راه شهر سرخس) گذراند.

وی آموزش‌های گروهبانی دید و بعد از شش ماه به درجه‌ی گروهبان سومی و وظیفه‌نایل شد. سپس به پادگان آموزشی چهل دختر - مرکز آموزش ۰۴ (نزدیکی شهر شاهرود) - اعزام شد. او از جو حاکم بر ارتش رنج می‌برد و در انتظار پایان خدمت بود.

اعلامیه‌های امام علیه السلام را از اسفراین می‌گرفت و به پادگان می‌برد و شبانه در آن جا با کمک سربازان تکثیر و پخش می‌کرد. پس از پیام امام - مبنی بر فرار سربازان از پادگان‌ها و پیوستن به صفوف مردم - با این که تنها یک ماه از خدمتش مانده بود، از پادگان فرار کرد و با دریافت مرخصی چهل و هشت ساعته به اسفراین رفت. آن وقت

به مشهد آمد و در تظاهرات و فعالیت‌های انقلابی شرکت کرد. پس از پیروزی انقلاب و با پیام امام به پادگان برگشت و کارت پایان خدمت دریافت کرد. بعد هم به اسفراین رفت و گروه‌های مردم را با ورزش و تمرین‌های نظامی در داخل شهر سازمان داد. شب‌ها در ژاندارمری و شهربانی به عنوان پاس‌بخش نگهبانی می‌داد و روزها در کمیته انقلاب علیه ضد انقلابیون فعالیت می‌کرد.

سال ۱۳۵۸ - با تشکیل سپاه سبزوار - به عضویت سپاه درآمد و در اولین مأموریتش عازم کردستان شد. پس از بازگشت مجدد در سپاه سبزوار به کار مشغول و در دوره‌ی فرماندهی عملیات - که از طرف مرکز آموزش سپاه برگزار شده بود - شرکت کرد.

مدت چهار ماه در سعدآباد تهران آموزش‌های تخصصی را گذراند و پس از پایان دوره به سبزوار بازگشت و به عنوان مسؤل عملیات سپاه و مسؤل بسیج سبزوار و آموزش سپاه به کار

مشغول شد. وی مانعی برای به هدف رسیدن منافقین بود، از آن‌ها تنفر داشت و به شدت با آنان برخورد می‌کرد.

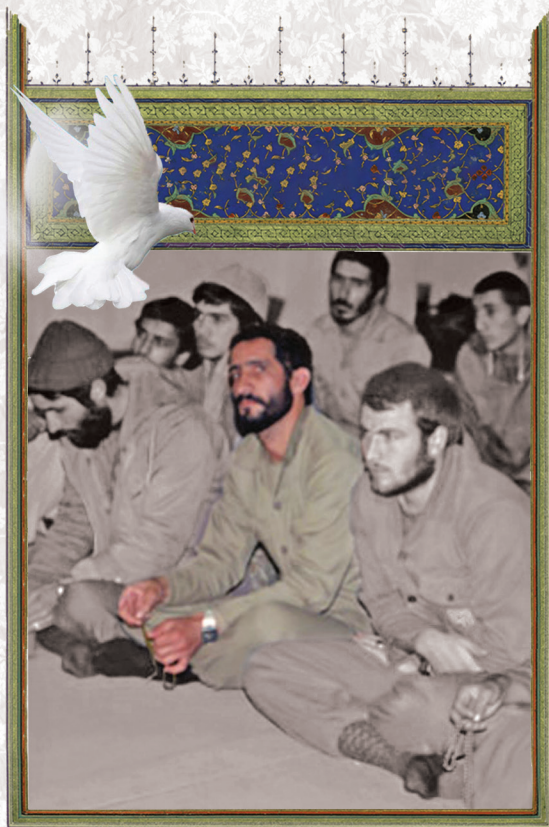
وقتی کادر سپاه پاسداران کاشمر و اسفراین را در کوه‌های سنگ سفید آموزش می‌داد، بمب دست‌سازی در دستش منفجر شد که منجر به قطع انگشت سبابه دست راستش گردید. ده پانزده روز در بیمارستان بستری بود و دوباره با همان جراحات به سرکارش بازگشت.

اولین بار با گروهی از برادران پاسدار به اتفاق فرماندهی سپاه به جبهه جنوب اعزام شد. در این مدت به علت جراحت دستش به‌عنوان مسؤل اطلاعات نظامی محورهای استقرار نیروهای خراسان کار می‌کرد.

سال ۱۳۶۰ با خانم شرافت درودی نیا ازدواج کرد که حاصل زندگی مشترکش دو پسر و دو دختر است. سال ۱۳۶۱ در مرحله‌ی دوم عملیات مسلم بن عقیل به جبهه‌ی سومار اعزام گردید.

در ابتدا به عنوان عضو واحد طرح و برنامه‌ی عملیات لشکر ظفر به کار مشغول و سپس برای اجرای عملیات والفجر مقدماتی به فکه رفت. او به عنوان مسؤوّل طرح و عملیات لشکر ۵ نصر به خدمت مشغول شد. در عملیات والفجر ۲ و ۳ - که هم زمان در پیرانشهر و مهران به انجام رسید - با عنوان مسؤوّل واحد طرح و عملیات تیپ امام صادق علیه السلام شرکت کرد. در عملیات والفجر ۲ - هنگامی که در پانصد متری دشمن مشغول زدن خاکریز بود - ترکش خمپاره به کتف راستش برخورد کرد؛ اما به علت نداشتن قدرت زیاد فقط پوست بدنش را سوزاند. وی در عملیات عاشورا مسؤوّل تیپ امام صادق علیه السلام بود. در عملیات‌های خبیر، بدر، فاو، والفجرهای غرور آفرین و آزادی مهران حضور داشت و با مسؤولیت قائم مقامی فرماندهی لشکر ۵ نصر سرانجام در بیستم دی ماه ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید^۱.

۱ - گلچین زندگینامه از کتاب فرهنگنامه جاودانه‌های تاریخ (استان خراسان)، نویسنده: سید سعید موسوی، دفتر هفتم. صفحه ۵۱۱ تا ۵۱۹، نشر شاهد.



پشت کار خوبی داشت. تکالیفش را انجام می‌داد و نیازی به اجبار نداشت. کمتر بازی می‌کرد و بیشتر درس می‌خواند. به خواندن کتاب علاقه داشت. در کارهای منزل کمک می‌کرد. هیچ وقت یادم نمی‌رود، هر وقت نان می‌پختم هیزم جمع کرده و تنور را داغ می‌کرد!

شعبانی، مادر شهید

۱ - کتاب فرهنگنامه جاودانه‌های تاریخ (استان خراسان)، نویسنده: سید سعید موسوی، دفتر هفتم. صفحه ۵۱۱، نشر شاهد.

از سال ۵۷ با شهید فرومندی آشنا و با هم وارد سپاه شدیم. ایشان اهل اسفراین بودند. آن زمان فقط در مشهد و سبزوار سپاه تشکیل شده بود.

ایشان به محض این که خبردار شدند در سبزوار سپاه تشکیل شده است همراه با دیگر دوستان از جمله، شهیدان: خردمند، حقانی و... به سبزوار آمدند و در سپاه ثبت نام کردند.

شهید فرومندی هیچ وقت خودش را از دیگران جدا نمی دانست.

سال ۵۸-۵۹ من در برجک نگهبانی، نگهبان بودم. صبح که شد، موقع اذان هرچه ایستادم که نفر بعدی بیاید و پست را تحویل بگیرد،

کسی نیامد. نمازم داشت قضا می شد. از آن بالا
صدا زدم که یک نفر بیاید تا من نمازم را بخوانم.
ناگهان محمدآقا را دیدم. صدایش زدم و از
ایشان که فرمانده ما بود خواستم که کسی را
بفرستد تا من نماز بخوانم.

گفتند: چشم. ناگهان دیدم خودشان آمدند
بالا و به من گفتند برو نماز بخوان من هستم. این
تواضع و فروتنی ایشان را می‌رساند.



اوقات فراغتش را به مطالعه و تلاوت قرآن می‌گذراند. نماز شبش ترک نمی‌شد. بسیار صابر بود و همواره با حربه‌ی صبر به جنگ مشکلات می‌رفت. رفتارش رو به تکامل بود و می‌گفت انقلاب نیاز به تکامل دارد و در راستای این تکامل، نیروها نیز باید این راه را طی کنند. در بالا بردن سطح علمی، فرهنگی خود و اطرافیانش تلاش می‌کرد. در شبانه‌روز هفده ساعت کار مفید داشت و بیشتر اوقات خواب و استراحتش داخل ماشین و در حال حرکت بود. در نمازهای جمعه شرکت می‌کرد و معمولاً سخنران قبل از خطبه‌ها بود. دعای کمیل به ابتکار او و دوستش، شهید صابریان در سبزوار برگزار شد.^۱

محمد علی طالبی، هم‌رزم شهید

۱. کتاب فرهنگنامه جاودانه‌های تاریخ (استان خراسان)، نویسنده: سید سعید موسوی، دفتر هفتم، صفحه ۵۱۳، نشر شاهد.

در مراسم تشییع یکی از شهداء، تعدادی هوادار گروهک‌هایی که خود را مثلاً مذهبی می‌دانستند، شعارهایی می‌دادند که مردم را تحریک می‌کرد. آقای فرومندی رهبر گروه را داخل ساختمان برد و از او خواست خلوص مراسم را به لوث وجود خود کم‌رنگ نکند.

رهبر گروهک با ورود به ساختمان صدایش را بلند کرد و فریاد زد: «ما آن زمان هم در زندان‌های شاه بودیم و امروز هم باید زیر یوغ دیکتاتوری فلانی ... باشیم؟» حاج آقا فرومندی آن قدر از شنیدن این سخن به خشم آمد که با مشت محکم به پشت او کوبید. بعد او را داخل

اتاق راند و اجازه ی صحبت به وی نداد. من
گفتم: «اولین بار است که شما را چنین عصبانی
می بینم.»

جواب داد: «این ها افراد دورو هستند و باید
با این گروه ها به شدت برخورد کرد، چون
اگر کوچکترین روزنه ی امید ی پیدا کنند به
قلب های ناآگاه نفوذ می کنند و آن ها را از مسیر و
راه و روش درست منحرف می کنند.»
ایشان معتقد بود که باید با منافقین به شدت
عمل برخورد کرد.^۱

محمد علی طالبی، هم رزم شهید

۱. حماسه آفرینان سرزمین خورشید، ویژه نامه خراسان به مناسبت سی
و یکمین سالگرد دفاع مقدس، پنجشنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۰، ص ۱۰۹.



استوار تر برابر منافقین

او جزو فهرست ترور منافقین بود. یکی دو بار هم حملاتی به محمد شد؛ اما این گونه مسایل کوچک ترین نگرانی برایش ایجاد نمی کرد. مثلاً یک بار نارنجکی به طرفش پرتاب شد؛ ولی عمل نکرد!

محمد علی طالبی، هم رزم شهید

۱ - کتاب فرهنگنامه جاودانه های تاریخ (استان خراسان)، نویسنده: سید سعید موسوی، دفتر هفتم، صفحه ۵۱۳، نشر شاهد.

محمد درباره ی ازدواجش نوشته است: «در یک جمله، زیباترین و مهم‌ترین پدیده ی زندگی‌ام، مسئله ازدواج بود که به لطف خدا و خواست او در نیمه ی اول سال ۱۳۶۰ تحقق پیدا کرد. در سنگر مبارزه از تنهایی درآمد و یک هم سنگر رشید، شجاع و صبور که قبل از این که به خود بیندیشد به خدا و قبل از این که به من بیندیشد به وظیفه الهی‌اش می‌اندیشد نصیبم شد^۱.»

شهید محمد فرومندی

۱ - کتاب فرهنگنامه جاودانه‌های تاریخ (استان خراسان)، نویسنده: سید سعید موسوی، دفتر هفتم، صفحه ۵۱۴، نشر شاهد.

خوش اخلاق بود. به دلیل مسؤولیت‌هایش کمتر در خانه حضور داشت؛ اما مدتی که من مریض بودم، تمام کارهای خانه -از جمله شستن لباس‌ها و کارهای دیگر- را انجام می‌داد. هرگز مشکلات و ناراحتی‌های بیرون را به خانه منتقل نمی‌کرد. اگر فردی از فامیل به کمک نیاز داشت، کمکش می‌کرد!

شرافت درودی‌نیا، همسر شهید

۱ - کتاب فرهنگنامه جاودانه‌های تاریخ (استان خراسان)، نویسنده: سید سعید موسوی، دفتر هفتم. صفحه ۵۱۴، نشر شاهد.



اوایل جنگ فرمانده دسته بودم و به همراه محمد فرومندی کار می‌کردم.

ایشان می‌گفت: «باید سعی کنیم تا جنگ‌های صدر اسلام را بشناسیم و از نحوه‌ی جنگیدن پیامبر و ائمه، اطلاع داشته باشیم و بفهمیم که آن‌ها چه چیز را الگو قرار می‌دادند. بدین وسیله ما نیز به عنوان مسؤولین و فرماندهان سپاه به آن عمل نماییم.

در جنگ‌های صدر اسلام تعهد و تقوا به همراه شجاعت و مدیریت و تاکتیک بوده و ما نیز باید این موارد را رعایت کنیم.»

او از روحانیونی که به جبهه اعزام می‌شدند، درخواست می‌کرد تا جنگ‌های صدر اسلام را توضیح بدهند.

می‌خواست طبق آن‌ها عمل کنند و اصول حاکم بر آن جنگ‌ها را بدون کم و زیاد رعایت نمایند^۱.

سرهنگ مقدم، هم رزم شهید

۱ - حماسه آفرینان سرزمین خورشید، ویژه‌نامه خراسان به مناسبت سی و یکمین سالگرد دفاع مقدس، پنج‌شنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۰، ص ۱۰۹.

روزی در جبهه به آقای فرومندی اطلاع دادند که همسرشان فرزند دختری دنیا آورده است. ایشان در همان وضعیت آرامش خود را حفظ کرد و به محض اطلاع نام او را انتخاب کرد.

بعد هم ۲ رکعت نماز به جای آورد و گفت: «خدایا شکر می‌کنم. خدایا عاقبت این فرزند ما را ختم به خیر بفرما!»

سرهنگ مقدم، هم رزم شهید

۱ - حماسه‌آفرینان سرزمین خورشید، ویژه‌نامه خراسان به مناسبت سی و یکمین سالگرد دفاع مقدس، پنج‌شنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۰، ص ۱۰۹.

در نگهداری بچه‌ها به من کمک می‌کرد. به محض این‌که از منطقه برمی‌گشت، دوستانش به سراغش می‌آمدند و او را تنها نمی‌گذاشتند. ایشان فهمیده بودند ما از این‌که فرصت کمی برای دیدار با او داریم ناراحتیم. از آن پس وقتی از منطقه بازمی‌گشت، می‌گفت: «بچه‌ها رو برداریم و برویم تا دوستانم با آمدنشان شما رو ناراحت نکنند.» سپس ما را به بیرون شهر می‌برد، محل مناسبی را انتخاب و حین بازی با بچه‌ها آن‌ها را با حرکات ورزشی آشنا می‌کرد^۱.

شرافت درودی نیا، همسر شهید

۱ - کتاب فرهنگنامه جاودانه‌های تاریخ (استان خراسان)، نویسنده: سید سعید موسوی، دفتر هفتم، صفحه ۵۱۶، نشر شاهد.

هوشیاری در عمل

محمد حالات عرفانی خاصی داشت. در حال عبادت به هیچ کس و هیچ چیز توجه نمی کرد. بسیار متین و باوقار بود و در مسایل بلافاصله عکس العمل نشان نمی داد. بلکه ابتدا مسایل را ریشه یابی و بعد موضع گیری می کرد.^۱

شایق کارگر، هم رزم شهید

۱ - کتاب فرهنگنامه جاودانه های تاریخ (استان خراسان)، نویسنده: سید سعید موسوی، دفتر هفتم، صفحه ۵۱۶، نشر شاهد.



جای نگرانی نیست

در عملیات والفجر ۳ تیپ امام جعفر صادق علیه السلام از دو محور شروع به عملیات و شکستن خط کرد. فرماندهی یکی از دو محور شهید طاهری بود که مقداری به مشکل برخوردند. برای این که راه باز شود تعدادی از بچه‌های محور شهید طاهری روی مین رفتند؛ دشمن متوجه این کار شد و شروع به تیراندازی سنگین کرد.

شهید طاهری هم اعلام کرد: «اینجا متوقف شدیم و قادر به پیش روی نیستیم.» تعدادی از رزمندگان ما در میدان مین شهید و عده‌ای مجروح شدند.

وضع روحی رزمندگان به هم ریخته بود. همان جا آقای فرومندی از پشت بی‌سیم به شهید

طاهری دلداری داد.

گفت: «شما تکلیفتان را انجام بدهید، اگر موفق شدید چه بهتر، اگر نشدید هم اصلاً جای نگرانی نیست؛ اما سعی کنید موضعی را که گرفته‌اید حفظ کنید تا ما از سمت راست برایتان یک معبر بازکنیم.»

قانعی، هم رزم شهید

در عملیات عاشورا در منطقه «میمک» فرماندهی تیپ امام صادق علیه السلام بود. یک گردان به نام انصار الحسین علیه السلام داشتیم که فرماندهی آن، مسؤول تعاون لشکر ۵ نصر هم بود. قبل از شروع عملیات ایشان با شروع راه‌پیمایی رزمندگان را نسبت به منطقه توجیه کرد.

وارد عملیات شدیم. در بحبوحه عملیات «سردار شجعی» که به‌عنوان فرماندهی گردان جبار تیپ امام صادق علیه السلام وارد عمل شده بود خط را شکست؛ اما گردان‌های اطراف نتوانستند از مواضع شان حرکت کنند و در محاصره قرار گرفته بودند. محمد فرومندی به کمک‌شان

آمد که خودش و شهید شجعی مجروح شدند. فرومندی چند لحظه بی‌هوش بود. ناگهان اعلام کردند فرومندی شهید شد! آقای فرومندی به محض این که خبر شهید شدنش را شنید، از روی زمین بلند شد و ایستاد و گفت: «چه کسی گفته است من شهید شدم؟ برگردید.» رزمندگان عملیات را ادامه دادند. ایشان برای روحیه دادن به بچه‌ها با وجود جراحتی که داشت وارد منطقه شد. من در آن جا حضور داشتم. همه روحیه گرفتند و گفتند: «حالا که فرومندی آمد می‌توانیم کلک دشمن را بکنیم.» همین‌طور هم شد، به محض ورود ایشان، بچه‌ها در یک هجوم دوساعته تعدادی از عراقی‌های حاضر در منطقه را اسیر و قبل از طلوع صبح منطقه را تثبیت کردند.^۱

سرهنگ مقدم، هم رزم شهید

۱ - حماسه‌آفرینان سرزمین خورشید، ویژه‌نامه خراسان به مناسبت سی و یکمین سالگرد دفاع مقدس، پنج‌شنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۰، ص ۱۰۸.

در عین صلابت رفتاری، از استبداد در میدان‌های نبرد خودداری می‌کرد و تابع فرمانده بود. در یک عملیات آقای قالیباف فرمانده تیپ امام رضا علیه السلام به ایشان مأموریتی داد. آقای فرومندی می‌گفت: امکان دارد این کار عملی نشود؛ اما برادر قالیباف به انجام این کار اصرار داشت.

او هم بچه‌ها را آماده‌ی رفتن و انجام مأموریت کرد. بعضی از رزمنده‌ها هنوز هم شاکی بودند و می‌گفتند، نمی‌شود؛ اما این جا بود که آقای فرومندی گفت: «با توکل به خدا، ان شاء الله به تکلیفمان عمل می‌کنیم.» و حرکت کردیم. در عملیات والفجر ۴ به خط مقدم رفتیم، دیدیم

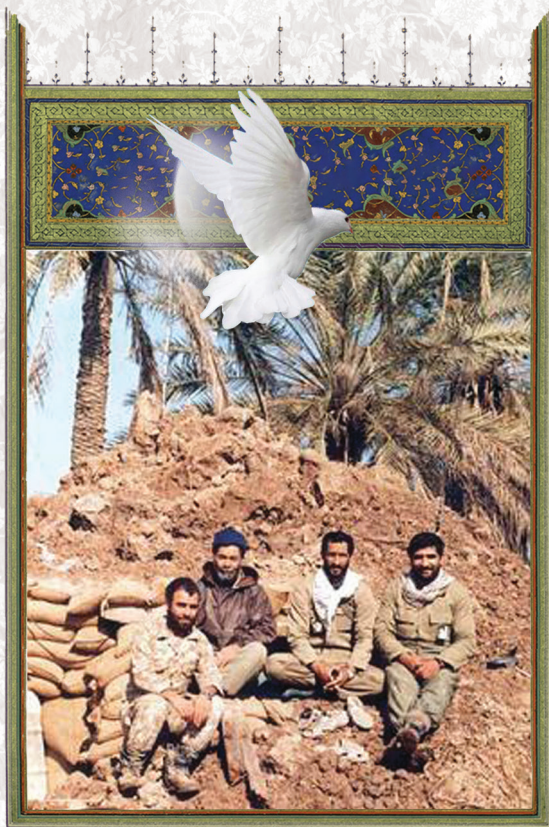
چند دستگاه بولدوزر برای ایجاد خاکریز در حال کار هستند.

در مسیر رفتن، تیر مستقیم و آتش توپخانه و ادوات دشمن روی بچه‌ها خیلی سنگین بود. یکی دو نفر از راننده‌ها زیر همین آتش دشمن مجروح شدند. آقای فرومندی هم که احساس کرد بچه‌ها مقداری روحیه‌ی خود را ازدست داده‌اند، بلافاصله رفت کنار راننده‌ی یکی از بولدوزرها نشست و تا زمانی که خاکریز به اتمام رسید، همان جا ماند!

در شجاعت ایشان همین بس که در عملیات بدر، سوار قایق با گردان‌های خط‌شکن وارد عمل شد. با تقسیم‌کار، مقرر شد خودش و دو معاون او هرکدام به یک گردان بروند و از نزدیک هدایت عملیات را به عهده بگیرند.

محمد فرومندی با اولین گردان حرکت کرد و در همان عملیات مجروح شد. روحیه‌ی شهادت‌طلبی و ایثارشان آن‌طور بود که خودش به عنوان یک فرمانده تیپ با اولین گردانی که پا به خط می‌گذاشت، حرکت کرد!

سعید رئوف، هم‌رزم شهید



حاجی در یکی از عملیات ها مجروح شده بود. وقتی او را به وسیلهی برانکارد به عقب منتقل کردند ، یک نفر از ایشان پرسید: بهترین لحظه‌ی عمر شما چه زمانی بوده است؟ فرومندی در پاسخ گفت: « همین الان که مجروح شده‌ام.»

چای لذت بخش

طی عملیات بدر در محلی به نام پاسگاه «پنج» چندین پُل شناور قرار داشت که روی آن‌ها چادر زده بودیم.

آقای فرومندی خیلی اهل چایی بود. مخفیانه به من گفت: «فلانی! می‌دانی ۴۸ ساعت هست که چایی نخورده‌ام.» به ابتدای خط منتقل شود یکی از بچه‌های اهل سبزوار بنام «حکمت».

گفتم: «اگر می‌تواند برای حاج‌آقا فرومندی چایی درست کند.»
در آن شرایط امکانات درست کردن چای اندک بود.

این بنده‌ی خدایک ظرف حلبی پیدا و با قرص
الکل مقداری آتش درست کرد. با زحمت زیادی
آب به جوش آمد. داخل ظرف چایی خشک
ریخت و به این شکل چایی آماده شد.
چای را داخل قمقمه‌ای آب ریخت و برای
حاجی آورد.
بعد از خوردن چایی، حاج آقا رو به ما کرد و
گفت: «در طول عمرم چنین چایی لذت بخشی
نخورده بودم.»

مرتضی عفتی، هم‌رزم شهید

۱ - حماسه‌آفرینان سرزمین خورشید، ویژه‌نامه خراسان به مناسبت سی
و یکمین سالگرد دفاع مقدس، پنج‌شنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۰، ص ۱۰۸.

تلاش خستگی ناپذیر

ایشان غالباً بعد از ساعات اداری نیز در سپاه حضور داشتند و به کارهای عقب افتاده رسیدگی می کردند. یک روز همسرش تماس گرفت و از او خواست تا به منزل برود.

حتی این تماس تلفنی به چندین مرتبه رسید. صدای گریه و شیون فرزندش نیز از گوشی تلفن شنیده می شد. ولی آقای فرومندی به علت مشغله‌ی کاری امتناع کرد. تلفنی با فرزندش حرف زد و او را کمی آرام نمود. بعد هم در اداره ماند و به کارها رسیدگی کرد^۱.

علی اصغر برقیایی، هم رزم شهید

۱ - حماسه آفرینان سرزمین خورشید، ویژه نامه خراسان به مناسبت سی و یکمین سالگرد دفاع مقدس، پنجشنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۰، ص ۱۰۹.

رسول... یا حبیب...!

به ایشان گفتم با توجه به این که گردان رسول... سابقه‌ی تشکیلاتی بیشتری دارد و در شهرستان تا حدود زیادی به این نام شناخته شده است، رسول... مناسب‌تر است. ایشان فرمودند: «نه، حبیب... بهتر است. بینید حبیب...، یعنی محبوب خدا، یعنی دوست خدا، شما بیایید اسم گردان را حبیب... بگذارید و حبیب... را انتخاب کنید.» به‌رحال ایشان به عمق کلمات حتی تا این حد دقت می‌کردند^۱.

محمد صفری، دوست و هم‌رزم شهید

۱ - حماسه‌آفرینان سرزمین خورشید، ویژه‌نامه خراسان به مناسبت سی و یکمین سالگرد دفاع مقدس، پنج‌شنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۰، ص ۱۰۹.

عبور از منطقه صعب العبور

در منطقه‌ی صعب‌العبوری مستقر بودیم، باید اسلحه‌ها را حمایل کرده و با پنجه‌هایمان از صخره‌ها بالا می‌رفتیم. این حرکت برای بچه‌ها خیلی مشکل بود. برادر فرومندی گفت: «به هر صورتی که هست باید این منطقه را فتح کنید.» همه از دستورات ایشان اطاعت می‌کردند. بچه‌ها دوباره سعی کردند از صخره‌ها بالا بروند؛ حتی دست‌هایشان را به صورت قلاب گرفته و بالا می‌رفتند؛ ولی چون منطقه خیلی صعب‌العبور بود موفق نشدیم و دوباره به عقب برگشتیم.

ساعت ۱۱ و نیم شب برای سومین بار فرمانده لشکر گفت: «اگر بالا نروید تمام بچه‌هایی که

تپه را فتح کردند در خطر هستند.» مجبور شدیم این بار از جاده‌ی تدارکی خود عراق دور بزنیم. از همان جا حمله کردیم.

اول فکر می‌کردیم حداکثر ۳۰ یا ۴۰ عراقی آن جا هستند؛ ولی بعد دیدیم ۳۰۰ تا ۴۰۰ عراقی حضور دارند! بچه‌ها با خودشان گفتند، اصلاً امکان پیروزی ما در این جا وجود ندارد. من در آن زمان بی‌سیم‌چی بودم.

فرمانده‌ی لشکر با من تماس گرفت و گفت: «زود عقب بیاید که در محاصره هستید.» ولی من این خبر را به بچه‌ها ندادم، چون یاد گرفته بودم که باید اطلاعات را حفظ کنم.

بلافاصله این خبر را با فرمانده گردان در میان گذاشتم و گفتم به آقای فرومندی (قائم مقام لشکر) بگویید در محاصره هستیم حالا باید چه کار کنیم؟

فرمانده گردان آشنایی قبلی به این منطقه نداشت و برای جلوگیری از خطر و غافلگیر شدن

رزمندگان، چند متر جلوتر حرکت می‌کرد تا محل را بهتر شناسایی کند.

وقتی ایشان راه عبور را پیدا کرد، با نیروهای پشتیبانی تماس گرفتم تا با پرتاب گلوله‌های منور امکان حرکت در تپه‌ها فراهم شود.

ساعت ۲ نیمه شب به محل استقرار قائم مقام لشکر برگشتیم. روز بعد ساعت ۵ صبح در حالی که هوا هنوز روشن نشده بود، حمله کردیم. علی‌رغم تعداد شهداء و مجروحین که در حین عملیات دادیم؛ ولی خدا را شکر پیروز شدیم^۱.

ابوالفضل شریفیان، هم‌رزم شهید

۱ - حماسه آفرینان سرزمین خورشید، ویژه‌نامه خراسان به مناسبت سی و یکمین سالگرد دفاع مقدس، پنج‌شنبه ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۰، ص ۱۰۸.



سخنرانی‌های بلیغ و شیوای او، افراد بسیاری را متحول کرد. در کارهای جمعی همیشه جلودار بود و دوست داشت، کارها بر اصل مشورت و نظرخواهی انجام شود.

با این که سمت قائم مقام لشکر ۵ نصر را برعهده داشت، آن قدر متواضع و فروتن بود که اگر کسی او را نمی‌شناخت گمان می‌کرد فردی عادی است!

غلامرضا دلبری، هم‌زم شهید

فرماندهای فروتن

پدر یکی از شهداء تعریف می‌کرد: «در منطقه سرگرم شستن لباس‌هایم بودم که جوانی به سراغم آمد. لباس‌هایم را گرفت، شست و خشک کرد. روز بعد وقتی او را در حال سخنرانی دیدم تعجب کردم! او محمد فرومندی بود!»

شایق کارگر، هم رزم شهید

۱ - کتاب فرهنگنامه جاودانه‌های تاریخ (استان خراسان)، نویسنده: سید سعید موسوی، دفتر هفتم، صفحه ۵۱۷، نشر شاهد.

آخرین سخنرانی

در سخنرانی که قبل از شهادتش در محل استقرار لشکر ۵ نصر داشت، گفت: «اگر پاهایم قطع شود با دست‌هایم و اگر دست‌هایم قطع شود با خونم به کربلا خواهم رفت»^۱.

۱ - کتاب فرهنگنامه جاودانه‌های تاریخ (استان خراسان)، نویسنده: سید سعید موسوی، دفتر هفتم، صفحه ۵۱۸، نشر شاهد

طی عملیاتی که منجر به شهادت محمد فرومندی شد، در گرماگرم نبرد تن به تن، او را دیدم که با چهره‌ای بسیار بشاش و نورانی به طرفم می‌آید. پاکیزگی چهره‌اش در آن صحنه‌ی نبرد بسیار شگفت‌انگیز بود در این منطقه رملی پرسیدم با چه وسیله‌ای آمدی؟

گفت: «با موتورسیکلت.» تعجبم بیشتر شد! برای چند لحظه او را ترک کردم. در بازگشت متوجه شدم بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسیده است. بعد از شهادتش همه می‌گفتند: «تنها قائم‌مقام لشکر ۵ نصر به شهادت نرسید، بلکه برنامه‌ریز و طراح جبهه‌های جنگ رفت!»

سردار احمدی، هم‌رزم شهید

۱ - کتاب فرهنگنامه جاودانه‌های تاریخ (استان خراسان). نویسنده: سید سعید موسوی، دفتر هفتم. صفحه ۵۱۸، نشر شاهد

ایثار تا لحظه آخر...

شهید خزاعی نحوه‌ی شهادت فرومندی را این‌گونه بیان کرد: به دستور محمد فرومندی به منطقه‌ی «هلالی» رفتیم تا ایشان دلیل مختل شدن و گره‌ی کار پیش روی را از نزدیک ببینند. ایشان از خاکریز بالا رفته و محل را به دقت بررسی می‌کردند. زمان برگشتن، درحالی‌که صورت برافروخته‌ای داشت و لبخند تلخی بر لبانش بود از خاکریز سرازیر شد.

همین زمان گلوله‌ی خمپاره‌ای در کنارش اصابت کرد و فرومندی نقش بر زمین شد. من و برادر شانندیزی ایشان را بلافاصله سوار موتور کردیم. ایشان روی موتور دائماً امیدواری

می داد و می گفت: نگران نباشید، می رسیم. عجله نکنید و خودتان را به خطر نیندازید. وقتی به آب رسیدیم، باید ایشان را با قایق حمل می کردیم؛ اما در همان حال که ضعف بدنش بیشتر می شد، می گفت: به جای من مجروحان دیگر را ببرید و قایق را صرفاً برای من روشن نکنید.

وقتی به بیمارستان رسیدیم، از دکترها خواستیم تلاش زیادی برای سلامت آقای فرومندی انجام بدهند. ضعف جسمانی اش لحظه به لحظه بیشتر می شد و انگار خودش هم احساس کرده بود در قدم های آخر دنیا است؛ بنابراین شروع به نصیحت ما کرد و دائم می گفت لاله الاله الله^۱.

مرتضی عفتی، هم رزم شهید

فرازهایی از نامه‌ی شهید

همسرم! تو خوب می‌دانی که من و تو قبل از این که برای هم زن و شوهر باشیم دو انسان متعهد در قبال انقلاب، اسلام و رهبری امام هستیم. پیوند مقدس ازدواج و همزیستی من و شما باید وسیله‌ای باشد برای این که در حرکت اجتماعی‌مان بتوانیم بهتر و زیادتر در خدمت اسلام و امام بزرگوارمان باشیم.

شما باید در مسؤولیت مادر بودن و خانه‌داری کردن که صحنه‌ی مبارزه‌ی شماست؛ احساس خستگی و تنهایی و دلتنگی نکنید. من هم باید از این که در این بیابان‌ها و گرما و میان گلوله‌ها، وظیفه مقاومت دارم، احساس خستگی نکنم. امروز من و شما در یک زمان بسیار حساس از

زندگی و انقلاب قرار گرفته‌ایم که شاید بعدها این موقعیت را پیدا نکنیم.

مسئله‌ی فعلی شما با فرزندان کوچک، با مشکل تنهایی و مشکلات خانه، مشکلات خستگی روحی، اگر چنان چه شما را به عکس‌العمل وادار کند و صبر و مقاومت از خود نشان ندهی، بدان که به عنوان یک رزمنده‌ی زن در سنگر انقلاب و در بین سربازان امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ کوتاهی کرده‌ای و در سنگر خودت نتوانسته‌ای مقاومت کنی. به خدا قسم مبارزه‌ی شما با دشمنان انقلاب و اسلام از مبارزه‌ی ما به مراتب مشکل‌تر و در نتیجه پیش خدا با ارزش‌تر است. ما در این جا حس کرده‌ایم که مشکل جنگیدن با دشمن کافر به مشکلات زندگی نمی‌رسد. چرا که جهاد ما جهاد اصغر است و جهاد شما، جهاد اکبر.

همسرم! تو میدانی که روز قیامت هر کس را به پای خودش محاکمه می‌کنند، پس زندگی

ما باید طوری باشد که من برای شما و شما فقط برای من زندگی نکنیم.

اگر من آن قدر غرق در وجود شما شوم که مسؤولیتم را فراموش کنم و شما آن قدر شب و روز غرق در من شوی که رسالت خودت را فراموش کنی، روز قیامت که شود هر کدام جدا از هم باید جوابگو و پاسخگو باشیم.

این را بدانید که زندگی با همه ی بالا و پایین و با همه ی مصیبت‌ها و زجرهایش مثل جاده‌ای می‌ماند که من و شما دست همدیگر را گرفته‌ایم و روی این جاده به طرف یک هدف که همان رضایت خداست، حرکت می‌کنیم.

حالا اگر من و شما روی این جاده حرکت نکنیم و این جاده وسیله‌ی تند حرکت کردن من و شما نباشد، بلکه روی این جاده بایستیم و به خودمان و به این جاده مشغول باشیم، از هدف اصلی بازمانده و به مقصد نمی‌رسیم^۱.

۱ - روزنامه خراسان ۲۱ دی ماه ۱۳۹۶، شماره ۱۹۷۳۰، صفحه ۹ پلاک سرخ.



آنچه بین تلف شدن و شهید شدن تفاوت ایجاد می‌کند، برای چه جنگیدن است. اعتقاد این است که من هرچند در راه خدا بمیرم؛ ولی نمرده‌ام، زنده هستم و نزد خدای خود روزی می‌خورم: «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل... امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون»^۱.

در یک جبهه یک نفر به درجه رفیع شهادت می‌رسد و در کنار این شهید، جنازه‌ی متعفن و مرگ وحشتناکی به چشم می‌خورد. هر دو ظاهراً از جهان رفته‌اند؛ ولی آن چه میزان است، آرمان و

۱ - و میندازید آن کسانی را که کشته شده‌اند در راه خدا مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. (سوره آل عمران، آیه ۱۶۹).

دلیل به میدان آمدن است. بنابراین قدرت شهید
در زیبایی انتخاب اوست.

شهید بر سفره ی خدا نشسته و روزی می خورد.
ملت ما به خاطر ایدئولوژی و مکتب می جنگند
که در نهایت به ا... ختم می شود.

روش این مبارزه، شبیه حرکت امام حسین علیه السلام
و کلید این کربلا و مزد این مبارزه شهادت است
و بس. فکر می کنم که اگر در جهاد و در راه خدا
شهید نشویم، مزد جهادمان را نگرفته ایم^۱».



فرازی از وصیت‌نامه

شهید

وصیت‌نامه این بنده‌ی گناهکار و شرمنده به درگاه حق، محمد فرومندی فرزند مرحوم علی که با لطف خداوند متعال توفیق حضور در جبهه‌های حق علیه باطل را پیدا نموده‌ام.

به برادران پاسدار می‌گویم که آنچه باعث عزت و عظمت شماست؛ حضورتان در جبهه‌ها است و آنچه وسیله عذاب

وجدان و سرافکنندگی شماست ، عدم صبر و تحملتان بر مشکلات است .

شما وارثان خون دادگان و خون دل خوردگان هستید؛ و اگر این گونه عمر

نگذرانید ادعای سربازی امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَرَحْمَةُ الرَّحِيمِ

را نکنید؛ که او فرزند امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ است . از مردم و آشنایانم تقاضای عفو بر خطاهایم دارم . تأکید می‌نمایم که در میان فریادهای اسلام ، فقط گوش به ندای امام امت داده و فرمانبردار او باشید که خیر و سعادت دنیا و آخرت شما در گرو اطاعت پذیری از ایشان است .

به بستگانم وصیت می‌کنم که چنانچه پیکرم به دستتان رسید در مزار

شهادای سبزوار دفن کنید و حیثیت الهی
خودتان را لکه دار توقعات سیاسی اجتماعی
نکنید .

فقط به خدا بیاندیشید و برای او کار
کنید و از او کمک بگیرید . پیام را به
فرزندان؛ و بستگانم در نامه های خصوصی
نوشته ام .

پروردگارا! شرمنده ام که بگویم بنده ات
هستم ، ولی تو پروردگار منی ، خدایا روحیه
قناعت و رضایت را به من ارزانی ده !

عبدالله ، محمد فرومندی